

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«فصل في الآيات التي استدلت بها فمناها آية النبأ: قال الله تبارك و تعالي إن جئكم فاسقاً نبياً فتبينوا».

ادله حجيت خبر واحد

بعد از اینکه فرمودند ادله ثلاثه قائلين به عدم حجيت خبر واحد باطل است، ادله مشهور را اقامه مي کنند مشهور قائل به حجيت خبر واحد هستند. مشهور براي ادعايشان به ادله اربعة استدلال کردند. اولين دليل آيه شريفه «نبأ» است که اولين دليل استدلال به قرآن است و در استدلال به قرآن به آياتي استدلال کردند. اولين آيه، آيه شريفه نبأ است، «إن جئكم فاسقاً نبياً فتبينوا»، اگر فاسقي به شما خبري داد، شما واجب است که تبين کنید.

مرحوم آخوند در حاشيه بر رسائل، فرمودند: استدلال به اين آيه شريفه، از وجوه متعدده اي است که در حاشيه رسائل حدود شش وجه براي استدلال به اين آيه شريفه بيان کردند. اما در اینجا مي فرمايند: ما اظهر آن وجوه را بيان مي کنيم. مثلاً بعضي را اشاره کنيم. بعضي به اين آيه از راه مفهوم شرط استدلال کردند. بعضي به اين آيه از راه مفهوم وصف استدلال کردند. بعضي از راه فسوق خاص، يعني فاسق بودن استدلال به آيه شريفه نموده اند.

فاسق بودن یک وصفي است که انسان احتمال قوي مي دهد، مخبري که خبر آورده، مخبري باشد که تعمد بر کذب داشته باشد. بعضي هم از اين راه استدلال کردند و بعضي از راه منطوق آيه استدلال کردند که مجموعاً مرحوم آخوند در حاشيه در رسائل بيان کردند و مي آيند در اینجا اظهر اين وجوه را بيان مي کنند. حالا قبل از اینکه ما بيان مرحوم آخوند را بيان کنيم، به بيان مرحوم شيخ انصاري در کتاب رسائل و از نظر ترتيب خوب است که اول ما بيان مرحوم شيخ را بيان کنيم و اشکالي که شيخ بر طبق بيان خودش بيان کرده او را عنوان کنيم و بعد بيايم بيان مرحوم آخوند را مطرح کنيم.

کلام مرحوم شيخ انصاری

مرحوم شيخ انصاري در کتاب رسائل فرموده است که اگر ما بخواهيم به مفهوم شرط استدلال کنيم بايد شرط، شرط محقق موضوع نباشد، بايد شرط، شرطي که «سيق لبیان تحقق الموضوع» نباشد. ما دو جور شرط داريم یک جور شرطي که خارج از بيان موضوع است. يعني با قطع نظر از آن شرط، حکم داراي موضوع است و هيچ اشکالي ندارد. دوم شرطي هست که از اول که ذکر مي شود خودش به منزله موضوع است و بيان مي شود براي اینکه بگويد من موضوع اين حکم هستم.

مثلاً اگر متکلم بگويد «إن رزقتُ ولداً فاختنه»، اگر خداوند ولدي به تو عنايت کرد او را ختنه بکن. اینجا «إن رزقت ولداً» یک

شرطي است که محقق موضوع است يعني بدون این شرط موضوعي براي وجوب خطاب نیست. بنابراین در چنین جملات شرطیه‌ای که شرط بعنوان محقق موضوع مطرح است مرحوم آخوند و مرحوم شیخ قبول دارند که چنین جملاتی دارای مفهوم نیست. در این جمله «إِنْ رَزَقْتَ وَلِداً فَاخْتَنَهُ»، هرگز نمی‌گوییم که «إِنْ لَمْ تُرْزَقْ وَلِداً فَلَا تَخْتَنَهُ»، مفهومی اینچنین ندارد که اگر خدا به تو ولدي نداد، او را دیگر ختنه نکن. خب اگر ولدي نداد دیگر چیزی نیست که بخواهند او را ختنه بکنند یا نکنند. این یک مطلب و یکی از شرائط مفهوم برای جمل شرطیه است.

شرط دوم: در جملات شرطیه به شرطي جمله شرطي دارای مفهوم است که ما در مفهوم همان موضوع و همان حکم در منطق را رعایت کنیم، مثلاً در این جمله معروف «إِنْ جَائِكَ زَيْدٌ فَأَكْرِمْهُ»، موضوع ما در منطق زید است. حکم، اکرمه و وجوب اکرام است. شرط، مجيء زید است. بگوییم «إِنْ جَائِكَ زَيْدٌ فَأَكْرِمْهُ»، اگر زید آمد او را اکرام بکن. مفهومش این می‌شود «إِنْ لَمْ يَجِءْ زَيْدٌ فَلَا تَكْرِمْهُ»، اگر زید نیامد، اکرام نکن. در باب مفهوم همان چیزی که موضوع برای منطق قضیه است باید حفظ بشود.

اینجا در «إِنْ جَائِكَ زَيْدٌ فَأَكْرِمْهُ»، فَأَكْرِمْهُ نمی‌گوییم مفهوم این است که «إِنْ جَائِكَ أَمْرٌ فَلَا تَكْرِمْهُ»، اگر ما بیایم موضوع را عوض بکنیم این دیگر خارج از مفهوم می‌شود. مفهوم یک جمله شرطیه، با حفظ آن موضوع، موضوعي است که در منطق قضیه آمده. پس ما بطور کلی دو قانون در باب مفاهیم جمله شرطیه داریم، برای اینکه جمله شرطیه بخواهد مفهوم داشته باشد، یک قانون این است که شرط محقق موضوع نباشد. بیان شرط برای بیان تحقق موضوع نباشد. قانون دوم این است که همان چیزی که موضوع در منطق است همان چیز بعنوان موضوع در مفهوم هم باشد.

شیخ انصاري اعلي الله مقامه در کتاب رسائل فرموده است در این جمله شرطیه «إِنْ جَائِكَ فَاسِقٌ بَنِباً فَتَبَيَّنُوا»، شیخ موضوع را مجيء فاسق قرار داده اگر موضوع را خبر فاسق قرار داده است، اگر فاسق خبري آورد تبیین واجب است. بعد مرحوم شیخ فرموده است که این آیه مفهومش دلالت ندارد بر اینکه اگر فاسق خبري نیارد تبیین واجب نیست. چون چنین شرطي از شرائط محقق موضوع است، يعني حکم وجوب تبیین موضوعش خبر الفاسق است.

کجا انسان باید برود تبیین بکند؟ جائي که فاسقي می‌آید، خبري می‌دهد، انسان ایمن از کذب او نیست، ایمن از اینکه او تعمداً دروغ بگوید نیست، باید برود تبیین بکند. بنابراین شیخ انصاري فرموده است که از اشکالات مهمی که به این آیه شریفه وارد است و ما نمی‌توانیم این اشکال را جواب بدهیم، چون شیخ در رسائل بعد از اینکه این آیه را بیان می‌کند می‌فرماید: به این آیه اشکالاتی وارد است، بعضی از آن ایرادات، اشکالات قابل جواب است، اما بعضی قابل جواب نیست.

شیخ فرموده کسانی که به مفهوم شرط در این آیه شریفه استدلال می‌کنند، گرفتار این اشکالند که چنین شرطي از شرائط محقق موضوع است. اگر فاسق خبر آورد مثل این است که بگوییم اگر خدا به تو بچه داد، چطور در «إِنْ رَزَقْتَ وَلِداً فَلَا تَخْتَنَهُ»، کسی نمی‌گوید مفهوم دارد و آن توضیحی که عرض کردیم شرط محقق موضوع مفهوم ندارد. اینجا هم اینچنین است و همچنین اگر بگوییم که مفهوم آیه این می‌شود: منطق می‌گوید اگر فاسق خبر آورد تبیین واجب است مفهومش به مفهوم شرط این می‌شود که اگر عادل خبر آورد تبیین نکن.

شیخ می‌فرماید: اینجا تغییر موضوع پیدا کرده و ما به شما گفتیم، قانون دوم در باب مفاهیم شرط این است که همان چیزی که موضوع در منطق قضیه است همان باید موضوع در مفهوم هم باشد. اگر ما آمديم موضوع در منطق را خبر الفاسق قرار دادیم همین خبر الفاسق را باید موضوع در مفهوم قرار بدهیم. لذا اگر شما بگویید مفهومش این است اگر عادل خبر آورد این درست نیست، مثل این است که بگوییم مفهوم «إِنْ جَائِكَ زَيْدٌ فَأَكْرِمْهُ»، مفهومش این است که «إِنْ جَائِكَ عَمْرُوٌ فَلَا يَجِبُ الْإِكْرَامُ»، کسی نمی‌آید آنجا چنین حرفی را بزند.

حالا مرحوم آقاي آخوند مي فرمايد: ما يك راهي را طي مي كنيم كه ديگر گرفتار اين اشكال مرحوم شيخ نشويم.

مرحوم آخوند مي فرمايند: ما در اينجا نمي گوييم موضوع خبر الفاسق است تا اين حرفهاي مرحوم شيخ پيش بيايد كه اگر موضوع خبر الفاسق باشد، شرط محقق موضوع مي شود و هم آن اشكال دوم بوجود مي آيد. پس شما چه را مي خواهيد موضوع قرار بدهيد؟ مرحوم آخوند مي فرمايد ما موضوع را طبيعة النبأ قرار مي دهيم. موضوع قضيه منطوقيه ما، موضوعش طبيعة النبأ، مجيء النبأ، آورده شدن خبر است، شرطش اين است كه اگر فاسق آورد، اگر طبيعة النبأ را فاسق به شما رساند، «فتبينوا» آنوقت مفهومش چه مي شود اين مي شود كه اگر نبأ را فاسق نياورد لازم نيست تبين كنيد.

طبق اين بيان ديگر شرط، شرط محقق موضوع نمي شود، چون شرط محقق موضوع آنجائي است كه ما موضوع را خبر الفاسق قرار دهيم، مثل اينكه در باب ختان، موضوع ختان رزق ولد است، موضوع تبين را اگر خبر الفاسق قرار بدهيم و بگوييم موضوع خبر الفاسق است، اگر فاسق خبر آورد، اين شرط، شرط محقق موضوع مي شود، چون تبين موضوعش جائي است كه فاسق براي ما خبر بياورد.

اما اگر بياييم موضوع را طبيعة النبأ قرار بدهيم، بگوييم اگر خبر را فاسق براي شما آورد، خبر به شرط اينكه فاسق براي شما بياورد بايد تبين كنيد، مفهومش اين مي شود كه اگر فاسق نياورد، ديگر تبين واجب نيست؛ لذا مرحوم آخوند مي فرمايد: ما اينچنين وارد مي شويم، تا گرفتار آن اشكالي كه مرحوم شيخ بيان كردند، نشود؛ اما بعد مي فرمايند: «مع ذلك» و لكن بعضي از اشكالات قابل جواب است، مي بينيد كدامش قابل جواب است و كدامش قابل جواب نيست.

اولين اشكال مي فرمايد خب اگر ما از صدر آيه مي فرمايد «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»، صدر آيه را مفهوم گيري كرديم. مفهومش اين شد خبر كه موضوع است. اگر فاسق نياورد، تبين نكند. يعني اگر غير فاسق يعني عادل آورد، آنجا تبين واجب نيست.

مرحوم آخوند مي فرمايد: گرچه صدر آيه مي گويد «خبر غير فاسق حجة»، خبر عادل واحد حجة، و لكن ذيل آيه يك تعليلي دارد و آن تحليل بر اين مفهوم ورود يا حكومت دارد. تحليل مي گويد: «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ»، اگر انسان به يك خبري بدون تبين و تفحص، عمل كند، يك قومي را انسان در جهالت مي اندازد، اين تحليل اختصاص به خبر فاسق ندارد. اگر شما خبر فاسق را تبين نكرديد و عمل نكرديد، باعث مي شود كه از روي عدم العلم و جهالت يك قومي را گرفتار كند.

خبر عادل هم همينطور است. اگر يك عادي آمد يك خبري به شما داد، شما بدون تحقيق و تفحص اگر بخواهيد عمل بكنيد باز آنجا يك قومي را گرفتار چه مي كنيد؟ گرفتار مي كنيد روي جهالت خودتان. لذا اشكال اين است كه گرچه صدر آيه مفهومش مي گويد خبرش عادل حجت است اما چون تحليل «العلة تأمل»، علت هم در مورد خبر فاسق جريان دارد هم در مورد خبر عادل جريان دارد. و اين علت بر آن مفهوم مقدم است. مرحوم آخوند مي فرمايد اين اشكال يك جوابي دارد و آن جواب قطعي نيست. اين اشكال در صورتي وارد است كه ما بگوييم مراد از جهالت عدم العلم است.

اما مي فرمايد: بعيد نيست كسي بگويد جهالت در اين آيه به معنای سفاقت است و اين سفاقت در آنجائي است كه آدم نسبت به خبر فاسق، بدون تبين ترتيب اثر بدهد؛ اما اگر بدون تبين نسبت به خبر عادل ترتيب اثر داد، ديگر سفاقت وجود ندارد. اين يك اشكال و جواب حالا برسيم به اشكالات بعدي.

«فصلٌ وقد استدللّ للمشهور بالأدلة الأربعة»، به ادله اربعة استدلال شد، «في الآيات التي استدلت لها بها»، عرض کردم ادله اربعة هم كتاب هم سنت هم عقل هم اجماع. به این ادله اربعة استدلال شده بر حجیت خبر واحد. «فمنها آية النبأ»، یکی از این ادله آیه نبأ است. «قال الله تبارك و تعالي: إِنَّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»، اگر فاسقي خبري آورد تبين كنيد. آخوند اول بيان خودش را ذكر مي كند «ويمكن تقريـب الإستدلال بها من وجوه»، تقريب استدلال به آیه وجوهي دارد كه عرض كردیم در حاشیه رسائل شش وجه براي استدلال به این آیه بر حجیت خبر واحد بيان کرده اند.

مي فرمايد: اظهر آن وجوب. اظهر وجوب مفهوم شرط است آن وقت بايد ببينيم مفهوم شرط را به چه تقريبي بايد بيان كرد. اظهر آن وجوه «أنه من جهة مفهوم الشرط»، حالا چرا مي گوييم اظهر؟ چون بعضي از وجوب روي مفهوم وصف است و مفهوم وصف احدي از محققين قائل به حجيتش نيست. اين يك. بعضي از آن وجوب مبتني بر يك ظن است و ظن هم حجيت ندارد يعني مبتني بر يك استظهار ظني است كه او اعتباري ندارد. بعضي از آن وجوه، با ظاهر آیه شريفه مخالفت دارد، لذا آخوند مي فرمايد كه اظهر وجوه اين است كه بياييم سراغ مفهوم شرط، حالا كه مي آييم سراغ مفهوم شرط آن هم به اين بياني كه ما مي گوييم نه به آن بياني كه مرحوم شيخ انصاري فرموده است.

بيان اين است: «أن تعليق الحكم بإيجاب التبين عن النبأ»، اينكه حكم كه وجوب تبين است، اين «به» اينجا متعلق به حكم است. «عن النبأ الذي جيء به»، نبأی كه آورده مي شده به آن نبأ. آنوقت حكم را معلق کرده «علي كون الجائي به الفاسق»، بر اينكه آوردنده اش فاسق باشد. پس آخوند حكم را وجوب تبين قرار داد، تا اينجا با شيخ مشترك است. شيخ هم مي گويد حكم در آیه شريفه وجوب تبين است. اما موضوع را طبعية النبأ قرار داده است. مي گويد نبأ واجب التبين است به چه شرطي كه فاسق آن نبأ را آورد، اين تعليق يقتضي «إنتفاع حكم» را، «عند إنتفاع شرط»، «ولا يخفي أنه علي هذا التقرير».

بنابرين بيان، «لا يرد»، اين اشكال وارد نيست كه «أن الشرط في القضية لبيان تحقق الموضوع»، شرط در قضيه براي بيان تحقق موضوع است. شيخ انصاري موضوع را طبعية النبأ قرار نداده است، بلكه خبر فاسق قرار داده است، پس مثل اين است كه بگوييم وجوب ختنه موضوعش رزق ولد است، پس شرط، شرطي است كه براي بيان تحقق موضوع است. «سيق لبيان تحقق الموضوع»، يعني متكلم به شما بگويد اين حكم موضوعش اين است.

آنوقت مرحوم شيخ موضوع را خبر الفاسق قرار داده و فرموده «فلا مفهوم له»، چون گفتيم قانون در جملات شرطيه، جمله شرطيه اي مفهوم دارد كه شرط براي بيان تحقق موضوع نباشد، يا گفته مفهومش سالبه به انتفاع موضوع است بگوييم «إن رزقت ولداً فاختنه»، مفهومش اين است كه «ان لم ترزق، فلا تاختنه» از باب اين كه موضوعي ندارد سالبه به انتفاع موضوع است. «فافهم» اشاره دارد به اينكه دقت كنيد فرق بين ما و بيان استاد ما مرحوم شيخ را خوب بفهميد.

«نعم، لو كان الشرط هو نفس تحقق النبأ و مجيء الفاسق»، خبر و آوردن آن خبر با فاسق باشد كه مجموعاً خبر الفاسق مي شود. اگر شرط اين باشد «كانت القضية الشرطيه مسوقة لبيان تحقق الموضوع»، قضيه شرطيه مي شود بيان تحقق موضوع. مرحوم آخوند اينجا يك اشكال دومي هم به شيخ دارد و آن اشكال دوم اين است مي فرمايد در خصوص اين آیه شريفه، اگر شرط و موضوع را خبر الفاسق قرار داديد كه شما استاد ما قرار داديد و لو اينكه شرط براي بيان تحقق موضوع است؛ اما مع ذلك ما مي توانيم از يك راهي اين مفهوم را از آیه استفاده كنيم، به اين بيان كه مرحوم آخوند مي فرمايد آیه ظهور دارد در اينكه وجوب تبين منحصر در مجيء فاسق است.

پس در جاي ديگر وجوب تبين وجود ندارد، اين ظهور را ما از آیه استفاده مي كنيم. آیه ظهور دارد در انحصار مي گويد: وجوب تبين به خبر فاسق منحصر است، پس در جايي كه خبر فاسق نباشد، وجوب تبيني هم نيست. «مع أنه يمكن أن يقال»، امكان

دارد اینطور بگویم «إِنَّ الْقَضِيَّةَ وَلَوْ كَانَتْ مَسْوَغَةً لَذَلِكَ» قضیه و لو اینکه ریخته شده «لذَلِكَ»، یعنی برای تحقق موضوع، «إِلَّا أَنَّهَا ظَاهِرَةٌ»، این قضیه و آیه شریفه ظهور دارد در انحصار موضوع وجوب تبیین. اینکه وجوب تبیین را موضوعش را منحصر می‌کند «فِي النَّبَأِ الَّذِي جَاءَ بِهِ الْفَاسِقُ»، در نبأی که فاسق آورده «فَيَقْتَضِي إِنْتِفَاعَ وَجُوبِ التَّبْيِينِ عِنْدَ إِنْتِفَاعِهِ»، اقتضا دارد انتفاع، وجوب تبیین عند انتفاع این موضوع و وجوب موضوع آخر. موضوع دیگر مثلاً خبر عادل.

«فَتَدَبَّرَ» اشاره دارد به اینکه عرف از ظاهر این آیه چنین انحصاری استفاده نمی‌کند، شما وقتی مراجعه به عرف می‌کنید، عرف می‌گوید: من نمی‌توانم بگویم وجوب تبیین منحصرأ موضوعش خبر فاسق است، شاید در خبر الفاسق خصوصیتی بیشتر داشته باشد که مورد تاکید خداوند قرار گرفته است و الا هر خبری را انسان باید تبیین بکند چه عادل چه فاسق و در مورد فاسق از باب تأکید بیشتر خداوند بیان کرده است. لذا «فَتَدَبَّرَ» اشاره به این اشکال دارد. آخوند می‌فرماید: تا اینجا ما درست کردیم که برای جمله شرطیه مفهوم بگیریم و با آن مفهومش بگویم خبر واحد حجت است.

أَمَّا «وَلَكِنَّهُ يَشْكُلُ بِأَنَّهُ لَيْسَ لَهَا هَاهُنَا مَفْهُومٌ»، در این آیه شریفه مفهوم وجود ندارد. «وَلَوْ سَلِمَ أَنَّ أَمْثَالَهَا ظَاهِرَةٌ فِي الْمَفْهُومِ»، ولو اینکه امثال این قضیه ظهور در مفهوم داشته باشد، اما اینجا ذیل این آیه تعلیلی دارد، آن تعلیل ورود دارد بر این مفهوم و این مفهوم را به طور کلی از بین می‌برد و لو اینکه ما ابتداءً بگویم این جمله و این قضیه و امثال این قضیه مفهوم دارد، اما «لَأَنَّ التَّعْلِيلَ بِأَصَابَةِ الْقَوْمِ بِالْجَهَالَةِ»، تعلیل به اینکه قوم را شما به جهالت می‌اندازید «المشترک بین مفهوم والمنطوق»، این تعلیل مشترکی که بین مفهوم و منطوق است، «يَكُونُ قَرِينَةً عَلَيَّ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُمْ مَفْهُومٌ»، چون این تعلیل هم در خبر فاسق می‌آید هم در خبر عادل.

انسان وقتی فاسق می‌آید خبر می‌دهد، اگر ما گوش به حرف او کنیم، ممکن است قوم را روی جهالت و عدم العلم ما گرفتار کنیم. مرحوم آخوند می‌خواهد بفرماید: آیا اگر عادل برای شما خبر آورد، شما از خبر عادل علم پیدا نمی‌کنید، پس شما نسبت به خبر عادل هم جهالت دارید. یک نفر عادل وقتی بیاید برای ما خبر بیاورد برای ما مفید علم نمی‌شود، پس ما اگر آمدم گوش به حرف عادل هم کردیم، آنجا می‌شود «أَنْ تَصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ»، از روی جهالت. کمتر باشید یعنی می‌گوید که اصابعه زیاد فقط ضرر دارد.

می‌گوید همینی که شما قوم را در گرفتاری بیندازید به جهت جهالت و گرفتاری، این جهالت هم در مورد خبر فاسق وجود دارد هم در مورد خبر عادل وجود دارد، چون خبر عادل «لَا يَفِيدُ الْعِلْمَ» حالا اصابعه‌اش کمتر است، کمتر باشد. ما می‌خواهیم این را بگویم که الان این آیه مکلف کرده، در تکلیف که عملی را که روی جهالت است، حق ندارید انجام بدهید. جهل مرکب این در واقع خودش علم دارد، در ظاهر علم دارد، اما در واقع جهل است. اینی که الان آیه می‌گوید «بِجَهَالَةٍ»، یعنی آنجائی که خودتان هم بدانید در ظاهر جاهل است.

لذا جهل مرکب را نمی‌گوید چون در جهل مرکب در ظاهر علم است و در واقع جهل است. آیه می‌گوید که ملاک این است «أَنْ تَصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ»، ملاک است برای اینکه حق ندارید گوش بکنید این است که شما جاهلید نمی‌دانید که این مطابق با واقع است یا مطابق با واقع نیست. آنوقت آخوند می‌خواهد بفرماید این تعلیل هم در مورد خبر فاسق است هم خبر عادل، چون خبر عادل برای شما مفید علم که نیست، پس اگر به خبر عادل عمل کردید آن هم از روی جهالت است.

چون «الْعَلَّةُ تَأْمَلُ»، اگر گفتیم «لَا تَأْكُلِ الرَّمَانَ لِأَنَّهُ حَامِضٌ»، این لآئه حامض عمومیت دارد یا نه، شما از این لآئه حامض نمی‌فهمید که هر چیزی که ترش است نباید بخورید؟ نمی‌گویید که این لآئه فقط برای انار است. ولذا می‌گویند «الْعَلَّةُ تَأْمَلُ». بعد مرحوم آخوند می‌فرماید «وَلَا يَخْفَى أَنَّ الْإِشْكَالَ». یكون این تعلیل، اسم یكون تعلیل است. «قَرِينَةً عَلَيَّ أَنَّهُ أَنَّ شَأْنَ» چنین است که «لَيْسَ لَهَا لِلْآيَةِ مَفْهُومٌ» این آیه مفهوم ندارد.

«ولا يخفي أنَّ الأشكال إنما يبتني علي كون الجهال بمعني عدم العلم»، اشكال مبتني است بر اینکه جهالت به معنای عدم العلم باشد. کما اینکه ما بیان کردیم، «مع أنَّ دعوي أنَّها بمعني السَّفاهة»، ادَّعاي اینکه بگوییم این جهالة به معنای سفاهت است، سفاهت یعنی چه؟ یعنی فعل ما لا ينبغي صدوره من العاقل، فعلی که صدورش از عاقل سزاوار نیست.

خب عاقل وقتی بخواهد به خبر فاسق عمل کند سزاوار نیست، اما اگر بخواهد به خبر عمل بکند بدون تبیین، اشکالی ندارد. این دعوی که بگوییم جهالت به معنای سفاهت است، «غیر بعیده». البته مرحوم آقای حکیم در حقائق الأصول فرموده، نه این ادَّعا ادَّعاي بعیدی است، جهالت به معنای سفاهت نیست. مخصوصاً با توجه به دنبالش، «فَتَصْبَحُوا علي ما فعلتم نادمین»، ندامت منشأش جهل است. منشأش عدم العلم است. این قرینه می‌شود بر اینکه ما بگوییم مراد از این جهالت در این آیه شریفه عدم العلم است.

بعد مرحوم آخوند می‌فرمایند که حالا ما اگر دلالت این آیه شریفه بر حجیت خبر واحد را بپذیریم، شروع می‌کنند به اشکالات. اولین اشکال این است حالا چون اشکال قبلی را تقریباً جواب دادند. اولین اشکالی که به آیه شریفه است و این اشکال عام است، یعنی شامل همه آیاتی که می‌خواهد خبر واحد را حجت بکند، شامل همه ادله حجیت خبر واحد می‌شود این است که این آیه و امثال این آیه و ادله حجیت خبر واحد خبر واحد بلا واسطه را شامل می‌شود، اما خبر واحد مع الواسطه مشمول حجیت نمی‌شود و گرفتاری فقها و اصولیین مخصوصاً در زمان ما این است که تمام اخباری که داریم اخبار مع الواسطه است، حالا این بیانش یک مقدار دقیق است.

مرحوم آخوند می‌فرمایند: اگر یک خبر اولاً قبل از اینکه این را بگوییم ما از مجموع ادله خبر واحد و ادله‌ای که می‌آید خبر واحد را حجت می‌کند، می‌گوییم مجموعش در این معنا مشترک است که می‌گوید «صدَّق العادل». آیه نبأ، آیه نفي، ادله بعد که می‌خوانیم همه‌اش می‌گویند صدَّق العادل. جعل حجیت برای قول عادل و وجوب متابعت قول عادل در صورتی است که یک اثر شرعی عملی برایش مترتب بشود و الا اگر بر حجیت قول عادل، اثر شرعی و عملی مترتب نشود، جعل حجیت قول عادل و گفتن صدق العادل لغو می‌شود. این کبرا را داشته باشید که وجوب حجیت و جعل حجیت برای قول عادل در صورتی است که برای این قول عادل یک اثر عملی مترتب بشود، به عبارت دیگر مترتب شدن اثر عملی، از علل حجیت قول عادل است.

حالا با این مقدمه می‌گوییم که اگر راوی بپاید قول امام علیه السلام را بلاواسطه برای ما بیان کند مثلاً ما در زمان امام صادق علیه السلام هستیم، زرارہ آمد به ما گفت: قال الصادق علیه السلام کذا، صدَّق العادل می‌آید زرارہ را تصدیق می‌کند، زرارہ عادل است و حرفش درست است. اینجا صدق العادل پیاده می‌شود، چون بر این صدق العادل و بر این تصدیق عادل اثر عملی است. شما وقتی گفتید قول زرارہ درست است با تصدیق عادل و قول زرارہ قول امام علیه السلام که برای ما حجت است روشن می‌شود و عمل می‌کنیم به قول امام و این اثر شرعی و عملی دارد. اما آنجائی که واسطه خورده باشد مثلاً محمد بن مسلم عن زرارہ عن الصادق علیه السلام، یک واسطه خورده، صدَّق العادل اول یعنی صدق العادل می‌گوید محمد بن مسلم را تصدیق کن یعنی او راست می‌گوید.

خب اگر تصدیق کردیم، اثر تصدیق محمد بن مسلم، یک وجوب تصدیق عادل دیگری است یعنی وقتی محمد بن مسلم می‌گوید قال زرارہ قال الصادق یعنی با صدَّق العادلی که روی محمد بن مسلم پیاده می‌کنیم نتیجه‌اش این است که زرارہ را هم تصدیق کنیم. نتیجه‌اش یک وجوب تصدیق آن واسطه است یعنی زرارہ و اینکه اثر شرعی و عملی نشد. این که خود همان وجوب تصدیق است. مرحوم آخوند می‌فرماید در خبر مع الواسطه نیز چنین است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين